گفت‌وگوی «جوان» با رزمنده لشکر زینبیون عباس رسولی، فرزند شهید دفاع مقدس عبدالحسین رسولی

تنها دارایی من لباس جهاد پدرم است

■ **صغری خیل فرهنگ**

هر کس از پدر چیزی به ارث می‌برد. عباس هم از پدرش لباس رزم و سلاحش را به ارث برده است. رزمنده امروز لشکر زینبیون، یک‌سال بیشتر نداشت که «فرزند شهیددفاع مقدس» شد. جمله «اسلام مرز ندارد» در این خانواده پاکستانی تجلی یافته است. شهید عبدالحسین رسولی که با اوج‌گیری قیام مردم ایران عاشق و دلباخته امام خمینی (ره) می‌شود با پیروزی انقلاب اسلامی به ایران می‌آید و وقتی دشمن بعثی جنگ تحمیلی را آغاز می‌کند راهی جبهه می‌شود و در عملیات مرصاد به شهادت می‌رسد. همسر و خردسال شهید (عباس) به پاکستان بازمی‌گردند. سال‌ها بعد عباس برای عمل به تنها خواسته پدر یعنی تداوم راهش در دفاع از اسلام به ایران می‌آید و در لوای پرچم رزمندگان پاکستانی لشکر زینبیون به سوریه می‌رود. عباس از همه درآمد و دارایی‌اش می‌گذرد تا تنها وصیت پدر محقق شود. این نوشتار ماحصل گفت‌وگوی ما با عباس رسولی ۳۰ساله، رزمنده لشکر زینبیون و فرزند شهید دفاع مقدس عبدالحسین رسولی است.

چطور می‌شود یک پاکستانی زندگی‌اش را وقف انقلابی کند که در کشور همسایه‌اش به وقوع پیوسته بود؟

خانواده پدرم در پاکستان مذهبی و مقید به احکام اسلام بودند. آنگونه که می‌گویند پدرم از همان دوران کودکی در مراسم مذهبی و عزاداری‌های اهل بیت (ع) با شور و اشتیاق شرکت می‌کرد و در دوران جوانی در راهپیمایی‌های پرشور و انقلابی روز عاشورا در پاکستان حضور فعال داشت. این راهپیمایی‌ها و مراسم، همزمان با مبارزات امام خمینی(ره) و قیام مردم ایران بود که باعث شد پلیس پاکستان با مردم حاضر در یکی از آن راهپیمایی‌ها برخورد و تعدادی از آنها را بازداشت کند. پدر من هم یکی از بازداشت‌شدگان بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، عشق و علاقه پدر به امام و انقلاب باعث شد ایشان از پاکستان به ایران بیاید. بعد از آن پدرم خودش را وقف نهضت اسلامی حضرت امام کرد.

تنها آمدند یا با خانواده؟ کدام شهر ساکن شدند؟

پدرم به عشق دیدار با امام (ره) همه چیز را رها کرد، تنها و با دست خالی به ایران آمد. برای همین برای گذران زندگی از همان روزهای اول ورود به ایران در کوره‌های آجرپزی اطراف قم مشغول به کار شد. او تنها به ایران مهاجرت کرد و مادرم که تازه عروس بود را به خانواده‌اش در پاکستان سپرده بود، اما مدتی بعد که مادر از پدر بی‌خبر می‌ماند، همراه پدربزرگم به ایران می‌آیند. آنها بعد از ورود به ایران در قم به منزل پسر عمه پدرم می‌روند که در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل بود. با کمک ایشان، پدر را پیدا می‌کنند و قرار می‌شود مدتی بعد به پاکستان بازگردند، اما وقتی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز می‌شود تصمیم پدر برای بازگشت به پاکستان تغییر می‌کند.

یعنی پدرتان جهاد و دفاع از اسلام را به بازگشت به وطن ترجیح می‌دهند؟

دقیقاً همینطور است. جنگ باعث شد پدرم برای دفاع از اسلام و اطاعت از فرامین امام خمینی (ره) به جبهه برود. بعد از مدتی پدربزرگم به تنهایی به پاکستان بازمی‌گردد، اما مادر در ایران می‌ماند و پدرم را همراهی می‌کند. مادرم می‌گوید بارها و بارها پدرم را راهی میدان نبرد کرد حتی در حالی که من را باردار بود اجازه نداد شرایط سخت زندگی در نبود پدر مانع جهاد ایشان شود. حتی هنگام تولدم، پدرم در جبهه بود. البته زخم زبان‌ها را هم به جان خریده بود. برخی اطرافیان، پدر را از حضور در جبهه منع می‌کردند و می‌گفتند تو وظیفه‌ای نداری در جنگی شرکت کنی که ارتباطی به کشور تو ندارد، اما پدرم مصمم و با اراده در پاسخشان می‌گفت من گوش به فرمان امام خمینی(ره) هستم و اوامر ایشان برایم حجت است.

پدرتان چند بار به جبهه‌های دفاع مقدس اعزام شده بودند؟

پدرم بارها و بارها به جبهه اعزام شده بود. مادر برایم تعریف می‌کرد، یک‌بار پدر مجروح شد و از جبهه به قم آمد. برای اینکه من متوجه مجروحیتش نشوم به منزل پسرعمه‌اش رفت و بعد از بهبودی نسبی مجدداً به جبهه اعزام شد تا در عملیات شرکت کند.

از آخرین اعزام پدرتان به جبهه بگویید. آن زمان شما چند سال داشتید؟

هر بار که پدر به مرخصی می‌آمد یا به خاطر مجروح شدن باز می‌گشت، اطرافیان که مخالف حضورش در جبهه بودند حرف‌های خودشان را تکرار می‌کردند، اما پدر بی‌توجه به همه آنها کار خودش را می‌کرد. آخرین بار در اواخر جنگ در جوار حرم حضرت معصومه(س) از مادر و پسرعمه‌اش خداحافظی کرد و راهی جبهه شد. این بار حضور پدرم در جبهه همزمان با آغاز عملیات مرصاد در منطقه اسلام‌آباد غرب بود. خواست خدا بر این شد که پدرم پس از مدت‌ها حضور و مجاهدت در جبهه‌های جنگ در آخرین عملیات مزد مجاهدت‌هایش را با شهادت بگیرد. شهادتش مردادماه بود. بعد از شهادت پدرم، مادرم من را که یکساله بودم برداشت و به پاکستان برگشت.

در یک‌سالگی لقب «فرزند شهید» گرفتید و حالا در ۳۰سالگی خودتان قدم جای پای پدر گذاشتید و «مدافع حرم» لقب گرفتید. چطور شد قدم در این راه گذاشتید؟

تنها دارایی من از پدرم یک وصیتنامه است که در آن نوشته است:«وقتی پسرم بزرگ شد، باید راه من را ادامه بدهد.» برای همین امروز پس از گذشت ۳۰سال از شهادت پدرم، راه ایشان را با حضور در جبهه مقاومت ادامه می‌دهم و ان‌شاءالله آنقدر در این راه می‌مانم تا خواسته قلبی پدرم محقق و شهادت نصیبم شود.

پس مصمم هستید راه جهاد را در هر کجا که امکان داشت ادامه دهید؟

بله، آنقدر می‌روم تا به آرزویم که شهادت است برسم. آن هم در راه دفاع از اسلام و مظلوم، فرقی هم نمی‌کند هر جای این جهان که باشد؛ سوریه، عراق، لبنان، یمن، بحرین و فلسطین هر جا که رهبرم امام خامنه‌ای حکم جهاد بدهد، می‌روم. من دو فرزند دارم و همان وصیت پدر به من را برای آنها هم دارم که اگر شهادت نصیب من شد حداقل یکی از آنها راه من را ادامه دهد و دیگری در کنار مادرش بماند.

مادرتان راضی به تصمیم شما بود، شما تنها حاصل زندگی‌اش هستید؟

دو سال تمام تلاش کردم مادرم را راضی کنم و به سوریه بروم. وقتی مادر راضی شد، خودش برایم لباس رزم خرید و با دستانش لباس جهاد بر تن من کرد و من را بدرقه کرد.

چطور راضی‌اش کردید؟

ما ۱۱سال است که در ایران زندگی می‌کنیم. یک‌بار در حرم حضرت معصومه(س) مشغول خواندن دعا بود. گفتم مادر دعای تو قبول نیست. با تعجب به من نگاه کرد و گفت چه می‌گویی؟ گفتم در حرم امن حضرت معصومه (س) نشسته‌ای و دعا می‌خوانی و از بی‌بی حاجت می‌خواهی در حالی که حرم عمه‌سادات در خطر است و از ما کمک می‌خواهد، اما تو اجازه نمی‌دهی من برای حفظ امنیت حرم و دفاع از حرم زینب(س) بروم. این چه دعا کردنی است. مادر بعد از شنیدن صحبت‌هایم راضی شد و اجازه داد. من هم همان روز به پادگان رفتم و ثبت نام کردم بعد راهی شدم، اما وقتی در فرودگاه متوجه شدند که فرزند شهید هستم من را به قم برگرداندند،ولی در ادامه آنقدر اصرار و پیگیری کردم تا با اعزام من موافقت شد و برای حضور در عملیات به تدمر سوریه رفتم. هشت‌روز در تدمر بودیم، بعد از تقدیم دو شهید توانستیم محاصره آن شهر را سه روزه بشکنیم و به سمت بوکمال برویم.

از خاطرات حضورتان در جبهه مقاومت بگویید.

خاطره‌ای که برایتان بازگو می‌کنم مربوط به حضورم در بوکمال است. یک روز به تنهایی مسیری را می‌رفتم و وارد کوچه‌ای شدم. ناگهان سه داعشی را دیدم که دور آتش نشسته و مشغول خوردن غذا بودند، یکی دیگر هم داخل یک مغازه بود. تعجب کردم، چاره‌ای نبود آنها من را دیده بودند باید به راهم ادامه می‌دادم. چند باری صدا کردند اخی اخی... یک لحظه به خودم آمدم. روی لباس فرم من، عکس امام خامنه‌ای بود و پوتین‌هایی پوشیده بودم که نشان می‌داد من در جبهه مخالف آنها هستم، مسلح هم بودم. یکی از آنها بلند شد نارنجک به دست گرفت. مهمات اسلحه‌ام را چک کردم. ۱۸ تیر بیشتر نداشتم. جلوتر آمدم منتظر عکس‌العمل آنها بودم، نمی‌خواستم اسیر شوم و آبروی زینبیون را ببرم چون تا آن روز زینبیون، اسیر نداده بودند، هر لحظه منتظر شهادت بودم، فرار هم نکردم، نمی‌خواستم از پشت سر تیر بخورم این برای لشکر ما خوب نبود، یک نیروی مجاهد نباید از پشت سر تیر بخورد، بسم‌الله گفتم و حرکت کردم، اولین قدم را که برداشتم، بچه‌های حزب‌الله لبنان از کوچه دیگر سر رسیدند و داعشی‌ها به سمت خانه‌های اطراف فرار کردند. حالا ما مصمم به تعقیب آنها شدیم، داخل آن خانه‌ها رفتیم، در جریان تیراندازی سه‌نفرشان کشته شدند و نفر چهارم هم فرار کرد، لحظات نفسگیری بود. بچه‌های زینبیون هر جا که وارد عمل شدند پیروز میدان بودند،هر وقت شهید دادیم، انتقام شهادت بچه‌ها را گرفتیم.

با توجه به اینکه مدافع حرم هستید و علیه تروریست‌های تکفیری جهاد کردید از لحاظ امنیتی، زندگی در پاکستان برایتان دشوار نیست؟

من در منطقه پاراچنار پاکستان هر روز با وهابی‌های تندرو درگیر بودم. یاد گرفتم که باید مقابل جریان تکفیری و تروریست‌ها بایستم. شرایط امروز برایم سخت نیست؛ آنچه برای من و خانواده‌ام اهمیت دارد، دفاع از اسلام و حفظ آن، ارادت به اهل بیت(ع) و عمل به وصیت پدر شهیدم است. امیدوارم در این مسیر همیشه جبهه اسلام پیروز و مقتدر بماند

> من در منطقه پاراچنار پاکستان هر روز با وهابی‌های تندرو درگیر بودم. یاد گرفتم که باید مقابل جریان تکفیری و تروریست‌ها بایستم. شرایط امروز برایم سخت نیست؛ آنچه برای من و خانواده‌ام اهمیت دارد، دفاع از اسلام و حفظ آن، ارادت به اهل بیت(ع) و عمل به وصیت پدر شهیدم است. امیدوارم در این مسیر همیشه جبهه اسلام پیروز و مقتدر بماند

من در مورد نیازمندان و خانواده‌های فاطمیون بسیار دغدغه‌مند بود. می‌گفت وقتی منطقه‌ای را در سوریه فتح کردیم، متوجه شدیم وهابی‌ها پک‌های فرهنگی غنی (دستگاه پخش صوت، DVD، کتاب‌های جذاب و...) دارند و تبلیغات گسترده‌ای انجام می‌دهند. حاج آقا تلاش می‌کرد پک‌های فرهنگی مناسبی برای رزمنده‌های فاطمیون تهیه و بین آنها توزیع کند.

الگوی فاطمیون

حاج علی تمام‌زاده «شهید مهدی صابری» را به عنوان الگوی فرهنگی، رفتاری، اخلاقی و حتی تحصیلی برای بچه‌های فاطمیون مطرح می‌کرد؛ چون شهید صابری یک نیروی تحصیلکرده بود که در سوریه به شهادت رسیده بود. حاج آقا آنقدر به کارهای فرهنگی اهتمام داشت که در سوریه علاوه بر رزمندگی، از انجام این کارها غافل نمی‌شد. تشریح مسائل اعتقادی و شرعی، بصیرت‌افزایی و روشنگری، توزیع اقلام فرهنگی (دفترچه و خودکار برای نوشتن خاطرات یا وصیتنامه، سربند و...) از فعالیت‌های ایشان در میدان جنگ بود! یادم است روزی در جلسه مطیعون گفت:«من حامل عرض تشکر فراوان رزمنده‌ها در سوریه هستم. بچه‌ها اصلاً فکر نمی‌کردند جز خانواده‌هایشان کسی به یادشان باشد.» ما با این سخنان، توان مضاعفی گرفتیم و احساس غرور کردیم.

پرچم فاطمیون

شهید تمام‌زاده به ما می‌گفت:«پرچم شناساندن فاطمیون و غربت خانواده‌هایشان را به دست شما سپردم؛ نگذارید این پرچم به زمین بیفتد.» یکی از برنامه‌هایی که شهید بسیار از آن استقبال می‌کرد این بود که یک جشنواره برگزار کنیم تا کودکان و نوجوانان، در مورد مدافعان حرم، نقاشی بکشند و این نقاشی‌ها را برای رزمنده‌های سوریه بفرستیم. در واقع مایل بود بچه‌ها هم وارد فضای مقاومت و جهاد شوند. اواخر عمر شریفش یکی از دغدغه‌های اصلی‌اش این بود که در بحث کتاب، شعر و موسیقی برای مدافعان حرم فعالیت کنیم. در آخرین دیدارمان هم جلسه‌ای با یکی از خوانندگان مطرح پاپ کشور داشت. به‌روز بود و سعی می‌کرد از ظرفیت‌های فرهنگی و هنری در تمام ابعاد، برای انرژی دادن به مدافعان حرم استفاده کند.

گفت‌وگو

دغدغه‌های یک شهید برای جبهه مقاومت اسلامی

نگذارید پرچم شناساندن غربت فاطمیون روی زمین بیفتد

■ **مینا فرقانی**

حجت‌الاسلام شهید علی تمام‌زاده با نام جهادی ابوهادی، یکی از روحانیون شهید مدافع حرم است که از کودکی تا پایان زندگی دنیوی، از کار فرهنگی در خانه، محله، مدرسه، مسجد، محل کار و حتی جبهه نبرد با مزدوران دشمن صهیونیست، غافل نشد. او از بین گروه دوستانش، اولین کسی است که وارد حوزه علمیه شد و به همین دلیل دوستانش به شوخی او را «حجت‌الاسلام،اول‌مسلمین»صدامی‌زدند! فرصتی دست داد تا در فرهنگسرای بخش صفادشت شهرستان ملارد که محل آخرین فعالیت‌های فرهنگی شهید تمام‌زاده در ایران نیز بود، با یکی از همکاران ایشان گفت‌وگویی داشته باشیم. آقای شهرابی از فعالان جبهه فرهنگی مطیعون (شهدای گمنام) خاطراتی از شهید تمام‌زاده برایمان گفت که ماحصلش را پیش‌رو دارید.

■ **فصل آشنایی**

شهید تمام‌زاده، مسئول فرهنگی دفتر امام جمعه صفادشت و امام جماعت روستای کهریزک صفادشت بود. من هم به عنوان مسئول دفتر امام جمعه با ایشان همکار بودم. مدتی بعد از آغاز همکاری‌مان، متوجه شدم که پیگیر رفتن به سوریه است. سعی می‌کرد با مدافعان افغانستانی مقیم ایران (تیپ فاطمیون) ارتباط بگیرد، موفق هم شد. اولین بار با کارت یکی از افغانستانی‌های مقیم ایران به سوریه اعزام شد. آنجا کارهای فرهنگی انجام می‌داد تا اینکه بچه‌های حفاظت او را شناسایی می‌کنند و به ایران برمی‌گردانند، اما شهید توسلی (ابوحامد) که ارتباط خوبی با ایشان گرفته بود، قول می‌دهد که تمام‌زاده را به سوریه برگرداند. کمی بعد، ابوحامد به شهادت می‌رسد، اما در مراسم تشییع ایشان، افرادی که در جریان قول ابوحامد بودند، کارهای اعزام تمام‌زاده را انجام می‌دهند.

> یکی از برنامه‌هایی که شهید بسیار از آن استقبال می‌کرد این بود که یک جشنواره برگزار کنیم تا کودکان و نوجوانان، در مورد مدافعان حرم، نقاشی بکشند و این نقاشی‌ها را برای رزمنده‌های سوریه بفرستیم. در واقع مایل بود بچه‌ها هم وارد فضای مقاومت و جهاد شوند

■ **نوشتن از شهدا**

سال ۹۲ ما نشریه‌ای با محتوای نسبتاً سیاسی و انتقادی را در چهار صفحه تولید می‌کردیم و در بخشی از آن به شهدای دفاع مقدس می‌پرداختیم. اواخر سال ۹۳، یک نسخه از این نشریه را به دفتر امام جمعه برده بودم که به دست حاج آقا تمام‌زاده رسید. ایشان پیگیری کردند تا نویسندگان و ناشر نشریه را (که آن روزها فرمانداری جلوی چاپش را گرفته بود) ببینند. وقتی وارد گروه مطیعون شد، مطالب زیادی را در مورد سه شهید مدافع حرم، علیرضا توسلی (ابوحامد)، رضا بخشی (فاتح) و شهید مهدی صابری (غلامحسین) آماده کرده بود. تا قبل از آن بحث مدافعان حرم و خصوصاً فاطمیون، خیلی برایمان گنگ بود، اما مطالب شهید تمام‌زاده ذهنمان را روشن کرد. شهید در بعضی نشریه‌های انقلابی مطلب می‌نوشت. حتی با هزینه شخصی‌اش بعضی نشریه‌های انقلابی را تهیه و در نماز جمعه کرج توزیع می‌کرد.

■ **خدمت به مردم**

دفتر امام جمعه، محل مراجعات مردم، خصوصاً نیازمند است. غیرممکن بود کسی به دفتر مراجعه کند و شهید تا حد توانش به او کمک نکند. در مورد مردم نیازمند و خانواده‌های فاطمیون بسیار دغدغه‌مند بود. می‌گفت وقتی منطقه‌ای را در سوریه فتح کردیم، متوجه شدیم وهابی‌ها پک‌های فرهنگی غنی (دستگاه پخش صوت، DVD، کتاب‌های جذاب و...) دارند و تبلیغات گسترده‌ای انجام می‌دهند. حاج آقا تلاش می‌کرد پک‌های فرهنگی مناسبی برای رزمنده‌های فاطمیون تهیه و بین آنها توزیع کند.

■ **الگوی فاطمیون**

حاج علی تمام‌زاده «شهید مهدی صابری» را به عنوان الگوی فرهنگی، رفتاری، اخلاقی و حتی تحصیلی برای بچه‌های فاطمیون مطرح می‌کرد؛ چون شهید صابری یک نیروی تحصیلکرده بود که در سوریه به شهادت رسیده بود. حاج آقا آنقدر به کارهای فرهنگی اهتمام داشت که در سوریه علاوه بر رزمندگی، از انجام این کارها غافل نمی‌شد. تشریح مسائل اعتقادی و شرعی، بصیرت‌افزایی و روشنگری، توزیع اقلام فرهنگی (دفترچه و خودکار برای نوشتن خاطرات یا وصیتنامه، سربند و...) از فعالیت‌های ایشان در میدان جنگ بود! یادم است روزی در جلسه مطیعون گفت:«من حامل عرض تشکر فراوان رزمنده‌ها در سوریه هستم. بچه‌ها اصلاً فکر نمی‌کردند جز خانواده‌هایشان کسی به یادشان باشد.» ما با این سخنان، توان مضاعفی گرفتیم و احساس غرور کردیم.

■ **پرچم فاطمیون**

شهید تمام‌زاده به ما می‌گفت:«پرچم شناساندن فاطمیون و غربت خانواده‌هایشان را به دست شما سپردم؛ نگذارید این پرچم به زمین بیفتد.» یکی از برنامه‌هایی که شهید بسیار از آن استقبال می‌کرد این بود که یک جشنواره برگزار کنیم تا کودکان و نوجوانان، در مورد مدافعان حرم، نقاشی بکشند و این نقاشی‌ها را برای رزمنده‌های سوریه بفرستیم. در واقع مایل بود بچه‌ها هم وارد فضای مقاومت و جهاد شوند. اواخر عمر شریفش یکی از دغدغه‌های اصلی‌اش این بود که در بحث کتاب، شعر و موسیقی برای مدافعان حرم فعالیت کنیم. در آخرین دیدارمان هم جلسه‌ای با یکی از خوانندگان مطرح پاپ کشور داشت. به‌روز بود و سعی می‌کرد از ظرفیت‌های فرهنگی و هنری در تمام ابعاد، برای انرژی دادن به مدافعان حرم استفاده کند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۲۷

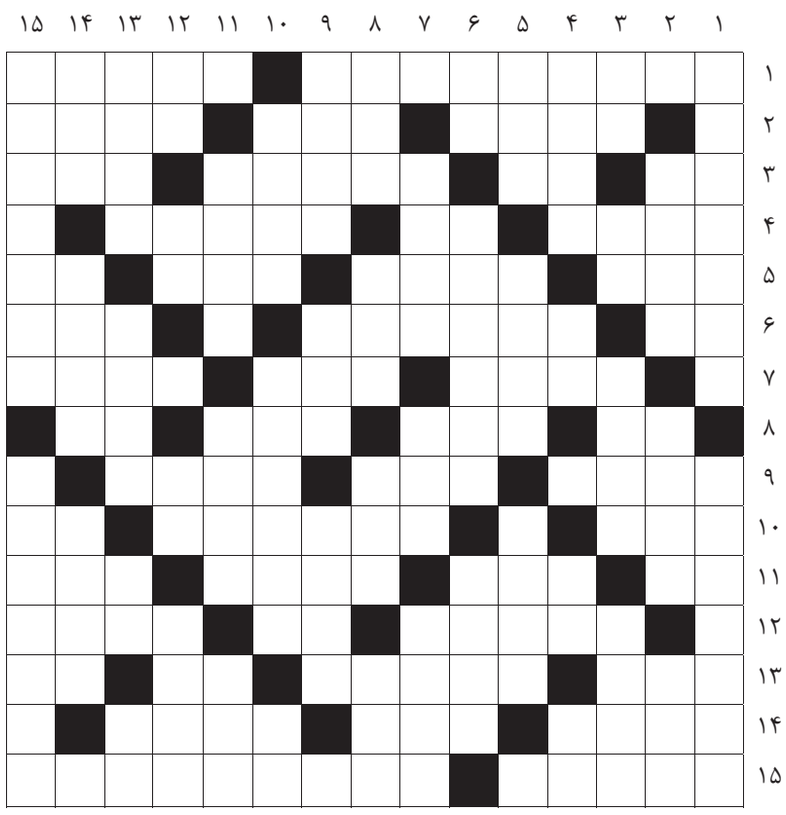

از راست به چپ

■ ۱-کتابی است به فارسی تألیف ناصر خسرو در اخلاق و عقاید اسماعیلیه -رأی نه مثبت نه منفی ■ ۲-خیاطخانه-در گرو گذاشتن-آب دهنده ■ ۳-مترادف چاق-سرخ کمرنگ-این سبزی در کاهش اضطراب و بی‌خوابی مورد استفاده قرار می‌گیرد-پشت سر ■ ۴-سردرد-آخرین نت-میمون عظیم‌الجثه ■ ۵-جیوه-لبخند-سروش معروف است-یار گفت ■ ۶-از طوایف ایران-شهر سربداران-پرچم ■ ۷-سرایت‌کننده-شیشه آزمایشگاه-گل‌به‌سر جالیزی ■ ۸-ریه-الفت-مدد-عدد مهاجم ■ ۹-شجاع-میوه فصل تابستان-تیم فوتبالی در فرانسه ■ ۱۰-برگ دفتر-اتیکت-علامت مفعول ■ ۱۱-ضمیر انگلیسی-واحد شمارش احشام-ازدواج موقت-پس‌غذا ■ ۱۲-رنگین‌کمان-هنوز انگلیسی-از شهدای انقلاب اسلامی ■ ۱۳-انسان-بداندیشی-سوسن زرد-صابون خیاطی ■ ۱۴-خوش قد و قامت-شهری در آلمان-کوی ■ ۱۵-اجبار کردن-عاری از میکروب و ضدعفونی شده

از بالا به پایین

■ ۱-از القاب امام دوازدهم-پادزهر ■ ۲-دوراندیشی-کینه معروف-وصل‌کننده مخلوق به خالق ■ ۳-مخفف هستم-صدمه و آسیب-خاور-اسب زرد ■ ۴-درگیری و دعوا-چاشنی غذا-رفوزه-یک و یک ■ ۵-از نام‌های خدا-بیزاری-پایتخت آذربایجان ■ ۶-انبار زیر کشتی-کلروفیل-اختصار کلمه سانتی متر مکعب ■ ۷-موی بلند سر-ربودن-حمام بخار ■ ۸-کمانگیر شاهنامه-دارایی-خیال-حشره خونخوار ■ ۹-پستاندار بزرگ دریایی-قوچ-آینده ■ ۱۰-گاز تبلیغاتی-جلوگیری کردن-تلخ ■ ۱۱-زره‌ساز-کلبه-الهام؛ پیام غیبی ■ ۱۲-فلز سرخ-خار سر دیوار-پسوند شباهت-لوکس ■ ۱۳-علامت سوختگی-رهبر حزب-ساز عرفانی-صدازدن طلبکارانه ■ ۱۴-نواختن دف-شاهد-بزرگ‌ترین پهلوان داستانی ایران ■ ۱۵-دارای نانخور بسیار-اسبابی در ژیمناستیک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷			۹	۱				
				۵		۴	۲	
۳	۹							
						۶		۴
			۱	۶	۷			
۹	۶							۷
		۱	۳		۴			
		۲						
						۲	۵	

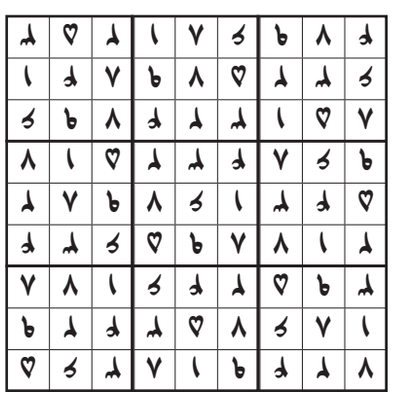

جدول کلمات متقاطع
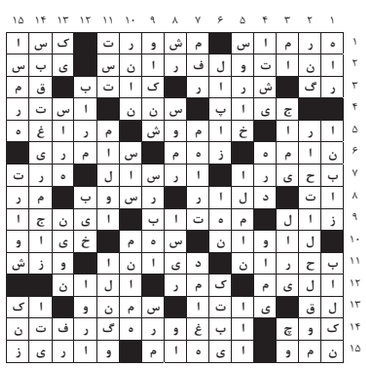
پاسخ جدول شماره ۵۴۲۶